

به مناسبت اولین سالگرد
وفات شاعر بزرگوار حلیم شایق پندار

سکوت بلبل سخندان

میرعبدالحلیم شایق پندار

شاعر گرانمایه ، ادیب فرزانه و دوست جانانه میرعبدالحلیم شایق پندار در نخستین لحظات روز یکشنبه ۱۵ می ۲۰۰۵ میلادی جهان فانی را وداع و به رفیق اعلی پیوست . غروب خورشید درخشان و سکوت بلبل سخندان ، بزم ادبا و شعرا را تاریک و چشم ودل دوستان را اشکبار و اندوهگین ساخت .

از شمار دو چشم یک تن کم از شمار خرد هزاران بیش

شایق پندار باتنی استخوانی جهانی از معنی را حمل مینمود و با قریحه و استعداد فوق العاده ، بهترین اشعار را در تاج ادبیات معاصر افغانستان نقش نموده است که تنها اشعار «قطره اشکی در مهتاب» و «سخنی با مولوی» میتواند شاهد این گواه باشد . شایق پندار مردی شکسته نفس ، بی ساخت و باخت ، بردبار و واقعاً حلیم بود در حالیکه در صف انکشت شمار شاعران بزرگ ادبیات معاصر فارسی دری به حساب میرفت ولی هیچگاه ظاهر نمایی ، حس خودخواهی و نمایش در قاموس پر معنی زندگیش رخنه نکرده بود .

بررسی زندگی پرمعنی و جهان شعر و ادب شایق پندار را هرچند نمیشود در لابلای چند نوشته و گفتگو خلاصه نمود به میثاق «مشت نمونه خروار» به گوشه های از خصوصیات و رموز شخصیت والا و راز های شاعرانه او روشنی میاندازیم .

شایق پندار در گازرگاه هرات در خانواده روحانی دیده به جهان گشود . در اولین روزهای زندگی چشم و ذهنش بسوی قبله امجدش میرعبدالعلی شایق هروی گرویده بود . ناگفته نباید گذاشت که میرعبدالعلی شایق هروی یکی از بزرگترین شعرا ، ادبا و علمای افغانستان و در سالهای ۱۳۱۱ هجری شمسی مدیریت و ۱۳۱۶ تا ۱۳۲۲ ریاست انجمن ادبی هرات و بدنیال آن مدیریت مطبوعات هرات را به عهده داشت . شایق پندار در چهاردیواری خانه میدید که پدر قلم نوک آهنی را در آغوش دوات مرکب (رنگ سیاه) فرو برده و روی صفحه کاغذ بهترین اشعار را ثبت میکند . از آن ایام طفولیت هرچند فهم شعر برایش آسان نمینمود ولی محیط شاعرانه و ادیبانه او را در آغوش خود پرورش میداد . در اولین بهاران زندگی که پای بیرون چهار دیواری خانه گذشت چشمش به زیارتگاه پیرهرات شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری (رح) افتاد و متوجه شد که صوفیان و اراسته ، مریدان دلباخته ، عاشقان جگرسوخته ، عارفان و عالمان پیراسته ، غریبان و سائلان گرسنه ، دردمندان دل شکسته ، مسافران زله و خسته ، حاجت مندان پیوسته با نغمه الله هو ، نوای ذکر و دعا ، تپش عاشقانه و فداکاری عارفانه در و دیوار خانقاه ، گنبد زرنکارذکرخانه صوفیان ، نمکدان محل دسترخوان غذاهای متنوع و شله مزه دار ، بست گازرگاه امان خانه چاره جویان ، و حرم پیر هرات را نور باران میساختند . همسنگری با این جهان استثنائی ، اولین تخمهای نیکو را در وجود او بزرع نمودند که نخستین میوه آن ، جرئت و اظهار عقیده و پندار بود . او عقاید و نظریات خود را با صراحت لهجه بیان میکرد و به فکر این نبود که با ذوق همگان موافق هست یا نیست . آنچه در جهان پر معنی زندگیش حقیقت مینمود هیچگاه ترس و واهمه ، جرئت بیان آن را مهار کرده نمیتوانست . او نظریات دیگران را میشنید و نکات مهم اختلافات نظرش را نقدانه و استادانه باجملات و کلمات زیبا ردیف مینمود و با وجود اختلافات ، به نظریات دیگران احترام قایل بود . شایق پندار شاید جرئت را از پیرهرات خواجه عبدالله انصاری کسب نموده باشد . او اکثراً مناجات و اشعار پیرهرات را زمزمه مینمود .

« الهی آفریدی رایگان ، دادی رایگان ، بیامرز رایگان ، زیرا تو خدای نه بازگان »

من بنده عاصیم رضای تو کجاست تاریک دلم نور و ضیا تو کجاست

ماراتوبهشت اگر به طاعت بخشی این بیع بود لطف و عطای تو کجاست

شایق پندار هرچند در قالب های کلاسیک بهترین پارچه ها را سروده است و اما با جرئت و شهامت پای از

حلقه اوزان عروضی بیرون گذاشته و در سرودن شعریا شکل و محتوی نو نقش اساسی بازی نموده است . برای اینکه روشنی بیشتری به نقش شایق پندار در شعر نو انداخته شود ؛ زیامینماید تا روی تاریخچه این پدیده جدید نکاتی هویدا گردد . در دوران امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان ، یک عده از شاعران بلند پایه چون محمود طرزی ، عبدالهادی داوی ، عبدالکریم مستغنی در نشرات «سراج الاخبار» و «امان افغان» اشعاری بامحتوی نو که موضوعات و کلمات (ذغال سنگ ، قطار ، برق ، ماشین ، هواپیما ، کیمیا ...) را در برداشت ؛ سرودند . پیرامون نقش محمود طرزی در شعر نو چنین یاد گردیده است «برجستگی نقش وی در دگرسازی شعر دری در محتوی بود» (دانشنامه ادب فارسی صفحه ۵۸۰) در سالهای ۱۳۲۸ هجری شمسی فتح محمد منتظر ، محمد شفیع رهگذرو محمد آصف سهیل در قالب نیمائی شعر سرودند . از اولین اشعار ثبت شده با شکل نو اشعاری از استاد خلیل الله خلیلی ، شعر «بهار کابل» از یوسف آئینه و شعر «تقدیم به تو» از رضا مایل نخستین شعر نو است که در شماره ۳۴ و ۴۰ مجله ژوندون بدست چاپ سپرده شده است . شایق پندار بدنیاال این شاعران بخت خود را در سرودن شعر با محتوی و شکل نو آزمایش نموده است و چه خوش و زیبا درین صحنه درخشید . او به شعر نو « دستمایه ادبی ، بینش شاعرانه قویتر ، زبان محکم ، و بینشی نیرومندتر» بخشید . برای اثبات این ادعا جملاتی از صفحات تاریخ ادبیات معاصر درج میشود . « در نیمه های دهه چهل شاعرانی چون ... حلیم پندار ، حسین وفائی سلجوقی ، رازق روئین با دست مایه ادبی و بینش شاعرانه قویتر از شاعران پیشین ، پا به عرصه شعر گذاشتند ... پس از مدتی همین شاعران و کسانی مانند عارف پژمان ، حلیم شایق ، سلام شایق ، ولطیف ناظمی باز نمونه های دیگری با بینش نیرومندتر عرضه کردند ... در سالهای ۱۳۵۰-۱۳۵۷ ش ، شاعرانی چون ... حلیم شایق ، سلام شایق ... و اصف باختری ... رفعت حسینی نمونه های خوبی با بینش شاعرانه قوی و زبان محکم عرضه کردند » (دانش نامه ادب فارسی صفحه ۵۸۲)

شایق پندار شعر نو « پدروود » را در ۱۲ جدی ۱۳۴۵ هجری شمسی سروده است که از بهترین نمونه های قوی شعر نو و جرئت نو سرائی و آینده نگری در صبحدم ادبیات معاصر فارسی دری بشمار میرود .

پدروود

میروم تا قطره اشکی را بیفشانم بپایش
 با غمی تاریک گویم از برایش
 دیگر از کوی تو رفتم
 عشق و شعر و زندگی را
 بعد ازین پدروود گفتم
 درد شیرین تورا در دل نهفتم
 من نه شایان تو و عشق تو هستم
 شاعری (حسرت نصیبم)
 آرزو کم کرده خوار غریبم
 من فغان سوز و دردم
 من خروش اشک و آهم
 من دروغم ، من فریبم ، من گناهم
 آنچه پنداری تو ، هستم من

رند و مست می پرستم من
دیگر از کوی تورفتم
عشق و شعر و زندگی را
بعدازین پدرود گفتم
درد شیرین تورادر دل نهفتم

شعر «پدرود» بر علاوه صدها خصوصیات ، رازها و تشابهات ، بر جویندگان یابنده کلید قفل دروازه دیگری را هدیه میکند . رازی بین من و تو ... درد عشق چقدر سوزنده و جاویدانی است . آنگاه که خنجر عشق دل را داغدار ساخت ؛ زخمش ابدی میماند . شایق پندار که عاشقانه سروده است شاید هم راز عشقی را درد نهفته باشد «دیگر از کوی تورفتم» «درد شیرین تورادر دل نهفتم» ... شاید هم عشقی در دلش ... میدانم ... دوست عزیزم شایق پندار ، بیخس اگر شعر «پدرود» مرا گمراه نموده باشد . آری او تا آخر عمر مجرد زیست . شایق پندار در روند زندگی نشیب و فرازها و تلخ و شیرین هارا در وطن عزیز تجربه نموده است . آنگاه که لیخندی را روی لبهای مردمش نظاره کرده است ؛ شعر غنائی ، عاشقانه با هوای بهاری و شاداب سروده است و اما در سه دهه اخیر که ابر سیاه و تاریک بر آسمان میهن پهن شده است و رژیم های رنگارنگ جلوه نمائی نمودند ؛ همسنگر مردم ، شعر جهادی و مقاومت را نثار جامعه اش نموده است .

اومردی و طندوست ، آزادمنش و یوغ و زنجیر استعمار و استعمار را با کلام قویش میشکست . روزهای سیاه و بدبختی آفرین ۷ ثور ۱۳۵۷ و ۶ جدی ۱۳۵۷ هجری شمسی را لکه های تنگی بردامن تاریخ چند هزار ساله و طنش خطاب میکرد . آنگاه که انگشتان شیطانی حلقوم و طندارانش رافشار و چادر سیاه غم و اندوه بر در و دیوار وطن پهن نمود . مثل شمعی برای مردم و وطنش میسوخت و از بیدادگری هافریداد میکشید . «سخنی با مولوی»

عدل گفت و ظلم هابنیاد کرد	خلق گفت و خلق ها بریاد کرد
دشمنی ز آئین انسانی جدا	از خدا بیگانه وز خلق خدا
تیغ کین بر جان عالم آخته	دامی از عدل دروغین ساخته
آمد و از کینه آتش بر فروخت	ظالمانه جمله خشک و ترسوخت

شایق پندار درد آواره گی ها را با مولوی صمیمانه حکایت و چون او از جدائی ها شکایت میکند .

خوانده بودم که در آن عهد کهن	چون شدی آواره ز آغوش وطن
کاروانی گشتی و محمل نشین	سوگوار از هجر تو بلخ گزین
آه ای پیر من و مولای من	ای هم آوای دل تنهای من
چون تو من هم از وطن تنها شدم	یار دریا ها و صحرا ها شدم
گشتم از الفت گهی یاران جدا	وای بر آن تن که شد از جان جدا

شایق پندار روی هر موضوع و مطلب علمی ، تاریخی و ادبی که قلم را رهنورد میساخت خود آگاه و ناخود آگاه درد وطن و مردم لکام اختیار را از کفشش میربود . چند سال پیش در محفل ادبی «خواجه عبدالله انصاری» با صدای نرم و پیرتاثیرش شعر «قطره اشکی در مهتاب» را قرائت کرد . آنروزها رسانه های گروهی خبر موجودیت آب را در کره مهتاب پخش کردند . مرزده آب در مهتاب ، الهام بخش این شعر گردید و اما درد وطن و نقد از ظلم و ستم حکام ددمنش بر مردمش ، لکام اختیار را در دست گرفته و چه با درد و احساس سروده است .

شنیدم محرمان خلوت ماه	در آن منزل نشان آب دیدند
ندانم راست باشد این حکایت	ویا کیهان شناسان خواب دیدند

مگر در آن سرای آسمانی حدیث غربت و بیچاره گی هست ؟
 ز الفت‌های دیرین دل بریدن به شهر دیگران آوارگی هست ؟
 شایق پندار با حکام ظالم و جهانخواران قدرت و زور سر ناسازگاری داشت و دست ایشان را از سر
 مظلوم و بیچاره کوتاه میخواست . در شعر قطره اشکی در مهتاب چنین ادامه میدهد .

جهانخوران آنجا نیز هرگز نمی بیند اشک حسرتی را ؟
 به آسانی همی سازند ویران ؟ بجان پرورده بزم الفتی را ؟
 در آنجا نیز دست قدرت و زور به بزم الفتی آرد شکستی ؟
 که تا گردد جدا جانی زجانی که تا گردد رها دستی زدستی

شایق پندار در شعری که به مناسبت وفات استاد خلیل الله خلیلی سروده است باز هم به یاد وطن است
 و ناله ها درون سینه اش تنگی مینماید و چنین فریاد میکشد .

درین روزگاران آنده و درد که در جان ما خصم بیداد کرد
 جفاها برین خلق ناشاد رفت که بیداد چنگیز از یاد رفت
 اگر ناله کردم بدشت و دمن ز دل خون فشاندم بیاد وطن
 تسلی ده جان ، نوای تو بود نوای دل آشنای تو بود
 نوای کزو خلق مدهوش گشت چگویم خدایا که خاموش گشت

شایق پندار به شعرا محبت و علاقه خاص داشت . از شعرای معاصر اشعار استاد خلیل الله خلیلی به دلش
 چنگ میزد و استاد را چنین قدر میکرد .

الای سخن سنج فرخ نهاد گرانمایه و پرهنر استاد
 دلم با نوای تو دمساز بود نوایی که گنجینه راز بود
 توبودی سخن سنج دوران ما در آمیخت نظم تو با جان ما

از شعرای قدیم به حضرت مولوی جلال الدین بلخی الفت ، محبت و اخلاص بی پایان داشت . جهان
 مولوی را درک میکرد و میشود او را مولوی شناس خطاب کرد . او مولوی را «پیر ، مولا ، سالار ، محرم و هم
 آوای دل» خطاب کرده است . روزها و شبها که دلش از ناملایمات زندگی و رنج و آنده وطن و مردم میگرفت
 سر بر صفا مولوی «محرم» دلش میگذاشت ؛ صمیمانه راز و نیاز میکرد و شکایت جدایی ها و آوارگی هارا به
 مولانا حکایت مینمود . شعر «سخنی بامولوی»

مولوی من با تو گفتم این سخن که توئی پیر من و سالار من
 چونکه در دل آتش افروزد غمی جز تو در عالم ندارم محرمی
 هر زمان آتش زند بر جان و تن یاد یاران یاد شیرین وطن
 این زمان وحشتسرای بیش نیست خامش و ویرانه جایی بیش نیست
 پایمال جمع دژخیمان شده است چون دل ویران من ویران شدست

دنیای شاعرانه و ادیبانه شایق پندار را اگر بحری سراخ نمائیم شناگران و غوصان ازهر ساحل و موج آن
 قطره را چشیده و کام رابه آن تازه میسازند . به گفته ما عوام الناس مشتی نمونه خروار را پیش کش نمودم . این
 نوشته را باخاطره ای از آخرین دیدار با شایق پندار به پایان میرسانم

تن استخوانی و قلب مملو از عشق و محبت شایق پندار را درد ها ، رنجها ، غمها ، جدائی ها ، ظلم
 و ستم ها ، کشتارها و همه ناملایمات و بدبختی های وطن و مردم ، همچنان از دست دادن مادرمهربانش دربین

سرانگشتان خودسخت فشار داد تا سینه اش را در شفاخانه باز و عمل جراحی و تعویض رگهای قلب نمودند از آن روزگار شایق پندار به اصطلاح ما دهاتی ها هیچ به حال نیامد . مدتی بعد دوباره رهسپار شفاخانه شد و چندین ماه تا آخرین نفس در بستر بیماری خوابیده بود . بنده بعد از ظهر روز شنبه شانزدهم اپریل ۲۰۰۵ عیسوی فقط یک ماه پیش از وداع ابدی به عیادتش رفتم به بسترش نزدیک شدم دستها را بامحب فشار دادیم و از صورتش بوسه گرفتم . لوازم طبابت از پیپ هوا تا غذا و سیرم چنان او را در دام خود پیچیده بود که در موقع صحبت نمودن لبهایش حرکت داشت متأسفانه صدایش بلند نمیگردد . ولی با همان شیوه صمیمانه و دوستانه مرتب صحبت میکرد و من هم چیز های میگفتم کنار بستر شفاخانه ، خواهرش باچشمان اشکبار ایستاده بود . باسلام وعلیک احوال شایق پندار را جویا شدم صمیمانه مطالبی گفتم و چون مدت زیادی برادر را درین حالت پرسداری میکرد از حرکت لبهایش مطلب را میدانست و برایم ترجمانی مینمود . من از برق چشمهای شایق پندار دانستم که از دیدن من بی اندازه خوشحال گردیده است . ساعتی نشستم . خواهرش با صمیمیت میگفت : مازندگی بسیار خوش و آرامی داشتیم تا مادر زنده بود یعنی یک سال پیش شبها منتظر بودیم تا حلیم جان از کار برگردد خواهران و برادران بدور مادر حلقه میزدیم با حکایت ها ، داستانها ، خنده ها و محبتها تا نیمه های شب نمیخواستیم به بستر خواب برویم چه روزگار خوشی بود . با مرگ مادر گهواره ما تیت و پاشان گشت و مرغ خوشی ها از بام خانه ما پرید از آن روزگار به بعد حلیم جان نیز مریض گشت و زندگی ما به غم و درد مبتلا گردید . من با کلماتی از لطف و محبت الله سبحانه و تعالی ، صبر و شکیبائی و داستانهای ازین طرف و آنطرف ، سعی نمودم تبسمی را نقش لبهای خواهر عزیز نمایم در حالی که دلهای ما با درد جانکاهی میسوخت . روی میزاتاق شفاخانه کتاب THE KITE RUNNER از نویسنده جوان خالد حسینی از اقوام شان ، با کست های آن کتاب به چشمم خورد . پرسیدم مطالعه میکند . گاه گاهی کتاب را بر میدارد ؛ متأسفانه زود خسته میشود ولی کست های این کتاب را میشوند . آنروز مقدار زیاد دوا برایش داده بودند در ضمن صحبت کردن گاهی بخواب میرفت و باز که چشم باز مینمود با تبسم ملیحی به صحبت ادامه میداد صحبتی که با حرکت لبها خلاصه میشد تا اینکه چشمهایش پت شد و بخواب رفت و من لحظه بعد اتاق را ترک کردم و آن دیدار آخری ما بود ... شایق پندار در بستر بیماری یک جهانی را برایم گفتم و من نمیشنیدم ولی از حرکت لبهایش میدانستم که مثل همیشه در صحبتهایش ، جملات شاعرانه ، محبت دوستانه و علم و منطق نهفته است و اما حیف و صد حیف که صدایش در گلو خفه گشته بود و شنیده نمیشد و شاید هم چنین باشد .

من گنگ خواب دیده و عالم تمام کر

من عاجزم ز گفتن و خلق از شنیدنش

دکتر محمد شعیب مجددی

۱۵ جون ۲۰۰۵ عیسوی

فریمان کلفورنیا امریکا